



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۷ | ۲۲ تیر ۱۳۹۹

نوجوان
بازار



بنا داریم گاهی
اوقات برویم
سراغ کسانی که
در مسیر رشد
ما نقش مهمی
داشته‌اند.

آدم‌هایی که برای
همه ما مثل
یک معلم یا رفیق
صمیمی هستند.
مثلا همین
عموپورنگ



پای حرف‌های داریوش فرضیایی که همه نوجوان‌های امروز از او خاطره دارند

من «عموپورنگ»، ۱۸ سال دارم!

امین محمد
احدی



ما با ترانه «در قندون، لب خندون» و «اردک تک تک، تک اردک» بزرگ شده ایم گرچه که هنوز هم کودکی مان که گل کند می‌نشینیم پای محله گل و بلبل و بچه محل ولی حالا با یکی دو سال اضافه و کم با عموپورنگ ۱۸ ساله خود همسینم و جزو آدم بزرگ‌ها و دانشجوی‌های سال اولی حساب می‌شویم، اما با همین سن و سالمان وقتی پای صحبت عموجان بچگی مان می‌نشینیم گل از گل مان می‌شکفت.

چی شد که وارد حوزه کودک شدین؟ حوزه انحصاری بود یا به خاطر پول وارد شدین؟

عاشق حوزه کودک هستم، حتی وقتی تو رادیو بودم، بازیگری و گزارشگری کودک می‌کردم و احساس می‌کنم کار برای کودک، کار پاک و منزهیه و کسانی که برای کودک کار می‌کنن روحیات شفاف و دل‌نازکی دارن و آدمایی هستن که واقعا کودک‌وار زندگی می‌کنن و دلشون خیلی رئوفه.

همیشه دوست داشتم تو این فضا باشم. از طرفی هم برای کودک کارکردن لذت‌های دیگه‌ای داره. چون همون کودک بعدها بزرگ میشه و شما رو معلم خودش میدونه و فردی می‌بینه که بخشی از کودکی‌ش رو به شما اختصاص داده و باید زرنگ بود و فرصت‌های خوبی که در جهت آموزش‌های مفیده، حرف‌ها و کارهای درست و شایسته به اون‌ها انتقال دادیم رو به یاد داشته باشه و شخصیت شما رو به عنوان

معلم، دوست و کسی که باهاش خاطره داره و براش همیشه قابل احترامه توی خاطرش نگه داره.

به نظر من کار برای کودک خیلی سخت و حساس تره و من این ریسک رو به جون خریدم که تا آخر کودک بمونم با تمام پیشنهادهایی که داشتم، چون راحت بگم پول تو کار کودک نیست، کودک وجه خیلی کمی از منابع مالی رو به خودش اختصاص می‌ده و فراموش شده و فراموش می‌کنیم که همین کودک در آینده قراره تو جامعه نظربرده، زندگی کنه و در اصفاف مختلف شروع به کارکنه و شخصیت کودک با برنامه‌های کودک شکل می‌گیره. پس کار برای کودک در عین این‌که نجیبه خیلی سخت‌تر از کار برای بزرگساله و ما تمام سختی‌ها رو به جون خریدیم چون عاشق کار برای کودک هستیم.

نسل اول دهه هشتادی‌ها در سال تحصیلی که گذشت وارد دانشگاه شدن و دقیقا تمام کودکی‌شون رو پای برنامه‌های شما



من خیلی خوشحالم علی‌رغم جوک‌هایی که درست می‌کنن، جزو خاطرات بچه‌ها هستم. کسانی که امروز با من بزرگ شدن نوجوان و جوان و به قولی دانشجو شدن. توی برخوردهایی که می‌بینم همیشه با لبخند از من استقبال می‌کنن و می‌گن شادی‌های خودمون رو مدیون شما هستیم، توی کودکی به ذوق شما پای تلویزیون می‌نشستیم

گذرندن، آیا اینها براتون مسوولیت میاره؟

بله چرا که نه، من خیلی خوشحالم علی‌رغم جوک‌هایی که درست می‌کنن، جزو خاطرات بچه‌ها هستم. کسانی که امروز با من بزرگ شدن نوجوان و جوان و به قولی دانشجو شدن. توی برخوردهایی که می‌بینم همیشه با لبخند از من استقبال می‌کنن و می‌گن شادی‌های خودمون رو مدیون شما هستیم، توی کودکی به ذوق شما پای تلویزیون می‌نشستیم و چه روزهای خوبی رو تو تماس‌های تلفنی و ارتباطی‌های هامون داشتیم، چقدر قشنگ با ما صحبت می‌کردین، چقدر قشنگ و ساده برنامه اجرا می‌کردین. اینها بخش‌هایی بود که اونا اشاره می‌کردن و وقتی می‌گن ساده برگزار می‌کردین اینو نشون میده که من چقدر صمیمی و کودکانه با اون‌ها صحبت می‌کردم و همیشه اجراهای زنده‌ام رو واقعا زنده اجرا کردم نه این‌که از پیش تعیین شده باشه، من واقعا جلوی دوربین با اون‌ها زندگی کردم و وقتی این کار رو کرده باشی می‌تونی تاثیرگذار باشی. درحقیقت همه همکاران من به نوعی تاثیرگذار بودن.

شما سفیر سواد رسانه‌ای هستین، چی شد که فضای مجازی براتون جدی شد؟

الان عصر، عصر ارتباطاته. وقتی وسایل ارتباط جمعی آنقدر گسترده‌است و بچه‌ها میتونن راحت بهش دست پیداکنن، من فضای مجازی رو تلویزیون دوم میدونم و توی فضای مجازی هم سعی کردم عموپورنگی باشم که زندگی خودم رو خیلی صادقانه و ساده برای بچه‌ها بیان می‌کنم. تو کامنت‌هایی که زیر فیلم‌هام با مادر می‌ذارم یا اتفاقات و فیلم‌های طنزی که درست می‌کنم؛ یک مورد آموزنده داخلش هست. خیلی برام جالبه که میگن: عمو این فضای اینستاگرام مثل فضای تلویزیون‌تون می‌مونه و همون طور که اونجا هستی اینجا هم هستی و این خیلی مهمه که من از این فضا دور نباشم. چون الان بچه‌ها به فضای مجازی دسترسی دارن و من اونجا هم می‌تونم مفید باشم و این مفید بودن رو باید در قالب برنامه‌سازی و خوراک‌هایی که خودم تعیین می‌کنم به بچه‌ها نشون بدم.

سایه‌شان که روی کاری می‌افتد؛ طعم ماندگاری می‌گیرد و ترنم وجودشان مصداق این سخن حافظ است:

آن‌آنکه خاک را به نظر کیمیا کنند.

داریوش فرضیایی از این دسته است.

اما... دو قدم مانده به محرم، یاد می‌افتد که تا چه اندازه واژه (عمو) برای ما مقدس است. چقدر در احساس توی همین یک واژه جا می‌گیرد؛ وقتی کسی را به آن می‌شناسیم.

پس اینگونه صدايت می‌کنم:

عموی همه بچه‌های سرزمین من. سلام!

کاش مدرسه، الفبای بهتری یادمان می‌داد که اینطور واژه‌ها کم‌نیاورند برای ترسیم احساسمان و نقش بستن همه آنچه باید با تو بگوییم.

ما دهه هشتادی‌ها که با باران لبخند تو قد کشیده‌ایم؛ در آستانه ورود به دوران جوانی؛ بد جور دلمان هوای زمزمه کردن ترانه‌ها و نغمه‌هایی را کرده که در روزهای کودکی ورد زبانمان بود؛ که نه، خوراک روحمان هم شده بود.

اصلا به کسی کاری نداشته باش. تو برای همیشه، همین نوجوان ۱۸ ساله بمان. نسل‌های پس از ما هم به عموی مهربان و دغدغه‌مندی که لحظه لحظه زندگی‌اش وقف راهنمایی و هدایت و روایت قصه‌های شیرین و پر مغز و آموزنده است محتاجند.

عموی مهربان بی‌پایان

امیرحسین
مرزبان



شهریور ماه سال گذشته همزمان با تاسیس «باشگاه هنر و رسانه نوجوان» در حضور رئیس سازمان صدا و سیما، از داریوش فرضیایی به عنوان یک تلاشگر اجتماعی در حوزه آموزش سواد رسانه‌ای تقدیر شد و لقب «سفیر سواد رسانه‌ای خلاق» گرفت. این هم متن تقدیر از اوست:

همیشه فکر می‌کردم آدم‌ها دو دسته‌اند. آن‌ها که وقتی سروکله‌شان توی زندگی‌ات پیدامی‌شود؛ هیچ تفاوتی نمی‌کند و وقت رفتنشان هم قصه همین است. آدم‌های روزمرگی... آدم‌های زودگذر.

گروه دوم کسانی هستند که حتی اگر لحظه‌ای از کنارشان عبور کنی؛ ساعت‌ها، روزها و بلکه تا سال‌های سال‌ها، عطر اندیشه و حضورشان، زندگی‌ات را پر می‌کند.

اما هرچه تلاش کردم؛ او در این دو دسته خلاصه نمی‌شد. فهمیدم کسانی هم پیدا می‌شوند که اصلا خودشان متر و معیارند. کردارشان، گفتارشان، دغدغه‌هایشان؛ آنقدر انسانی است؛ که بقیه سعی می‌کنند لباس زندگی خود را با قد و قامت آن‌ها الگو بزنند.